

" بسم الله الرحمن الرحيم "

زیباترین تکرار زندگی

سر دردمندم را به دیوار تکیه دادم ، زانوهایم را در بغل جمع کرده و در تن کرخت و خسته‌ام چمباتمه زده‌ام ..
به چادر حریر مادر خیره شدم ؛ گویی او را در آن حریر گل گلی می‌دیدم که شروع به سخن گفتن با عزیزترینم کردم ..
با لبخندی که ناخودآگاه بر لبم نشست شروع به گفتن دلتنگی‌هایم با او کردم
مرا در زمانه‌ای رها کرده بود که خودش بارها گوش‌زد کرده بود ناامن است و نامطمئن ..

با حوصله گلگی‌هایم را شنید و غرغری‌هایم را به جان خرید
گفتم از احساس تنهایی بی‌پایانی که بعد از رفتنش ، گریبانم را گرفته بود و قصد رها کردنم را نداشت
می‌گفتم و اشک می‌ریختم و با صدایی لرزان خداوند را به بی‌مهری متهم میکردم
که تنها مأمن من ، مادرم را از من گرفته بود ..
مادرم سکوت‌م را خواستار شد و گفت ..
گفت به عدالت و بزرگی خدا شکی ندارد و اگر خداوند مرا از محبت مادرانه‌ی مادرم محروم کرده است، محبت خود را چندین برابر نثار دل غمدیده‌ام خواهد کرد!
گفت کافیت خودم را به آغوش مهربانش بسپارم که هیچ چیز از چشم او پنهان نمی‌ماند و حواسش به تمام دل‌های شکسته‌ی زیر آسمانش هست!
نم اشک را از زیر چشمانم پاک کردم ، صورتم را شستم و وضو گرفته به آغوش چادر نماز به یادگار مانده از مادرم پناه بردم.
عجیب بوی او را میداد ..

چادرش را سر کردم و دو رکعت نماز برای شادی روح مادر خواندم ..
زیر لب ذکرهارا زمزمه می‌کردم و بغضی که به اشک نشسته بود تمام صورتم را خیس کرده بود
از او که خالق کل جان و جهان من بود دور شده بودم و حالا ، آرامش را در سلول به سلول تنم احساس می‌کردم
چگونه فراموش کرده بودم او همان خدایی است که از روح خود در وجود من دمیده است و هیچ‌گاه مرا تنها نمی‌گذارد ..
چگونه نگهدار ابراهیم در آتش و حافظ علی در بستر محمد را از یاد برده بودم؟!
مگر می‌شود حواسش از بنده‌ای پرت شود که خود گفته است از رگ گردن به او

نزدیک تر است؟

شک کرده بودم به حکمتِ نگهدارِ یوسفِ رانده شده از برادران در چاه؟
خدایم کدام بنده بی پناهِش را فراموش کرده بود که من ، گمان فراموش شدن را به
دلَم راه داده بودم؟
نفس عمیقی کشیدم
یکی دو کتابِ کنار چادر و سجاده توجهم را جلب کرد
احتمالا بی بی روز های آخری که مادرم به مسجد رفته بود آنها را به او هدیه کرده بود
بی بی همسایه مان بود و سنگ صبور غم ها و شریک شادی های مادر!
نگاهی به کتاب ها انداختم، یکصد و چهارده نکته درباره ی نماز ، نماز خوبان و ..
در کتاب ها از اهمیت این تسلی بخش دل و جان گفته بود ..
از سخن نماز در کوچک ترین و بزرگ ترین سوره های قرآن!
خداوند نمازی خالصانه میخواست و نقطه ی وصالی میان خود و معبودش.
از نماز شب و معجزاتش خواندم تا فواید رکوع و سجود برای جسم!
به راستی ؛ حقیقتِ نماز است که کیمیایی حیات را سود می بخشد
گفته بود نماز هدیه ی انسان به خداوند است
نماز رخساره ی ایمان است و تسلی بخش انسان در بحران!
نماز بهترین راه خودکاوی است و کلاس خداشناسی.
جسم و روح را تطهیر می کند و عطر جان مومن است..
یاد خدا است و زیبا ترین رنگ زندگی.
نماز ، هدیه ی خالق به مخلوق است برای آرام گرفتن روح بی قرارش!
پرواز که در آسمان و بال های طلایی خلاصه نشده است! نماز ، بال عروج روح به قله
آرامش است
آرام گرفته ام.. آرامشی که تلاطم هیچ موجی از ناامیدی ، توان گرفتنش را از من ندارد!
او ، پروردگار من است!
با سخن گفتن با پروردگارم آرامش وجودم را فرا گرفته است، درد هایم تسکین
یافته اند
نماز ، زیبا ترین تکرار زندگی است ..

بهار کاویانی

دبیرستان نمونه دولتی مکتبی ناحیه ۵ اصفهان
خاطره و دلنوشته جشنواره علمی و ادبی نماز فجر تا فجر